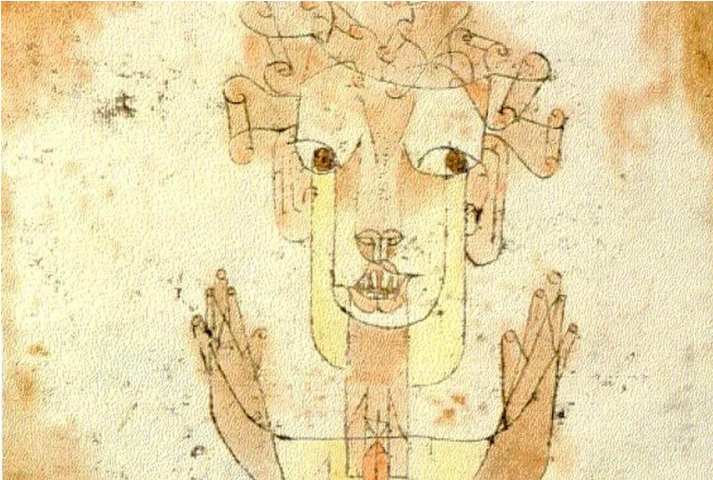


# درباره‌ی مفهوم قرابتِ انتخابی

میشل لووی



ترجمه‌ی مبین رحیمی



با وجود گذشت یک سده‌ونیم از زمان آگوست کنت، جامعه‌شناسی همچنان اصطلاحات مفهومی خود را از فیزیک یا زیست‌شناسی وام می‌گیرد. آیا زمان آن فرا نرسیده تا با این سنتِ پوزیتیویستی فاصله بگیریم و از میراث فرهنگی و معنوی‌ای استفاده کنیم که گسترده‌تر، به یک معنا غنی‌تر و به بافت واقعیات اجتماعی نزدیک‌تر است؟ چرا از حوزه‌ی معنایی وسیع ادیان، اسطوره‌ها، ادبیات و حتی سنت‌های باطنی برای غنی‌سازی زبان علوم اجتماعی استفاده نمی‌شود؟ آیا ماکس وبر مفهوم «کارزما» را از الاهیات مسیحی و همچنین کارل مانهایم مفهوم «منظومه» را از نجوم کلاسیک وام نگرفتند؟

قطعه‌ی حاضر مطالعه‌ای است در باب مفهوم قرابت انتخابی؛ عبارتی که از کیمیاگری به جامعه‌شناسی، مسیر نامعمولی را در کوره‌راه ادبیات رمانتیک پیموده است. آلبرتوس ماگنوس (در قرن سیزدهم)، یوهان ولفگانگ گوته و ماکس وبر از حامیان این مفهوم بوده‌اند. در به‌کارگیری این مفهوم، تلاش بر این بوده است معناهای متفاوتی را که طی سده‌ها به‌خود گرفته است ادغام کنم. منظور من از «قرابت انتخابی» یک نوع رابطه‌ی بسیار خاص دیالکتیکی است که بین دو پیکربندی اجتماعی یا فرهنگی آن‌گونه تکوین می‌یابد که قابل تقلیل به علیت مستقیم یا «تأثیرپذیری» در معنای سنتی آن نباشد. از یک همانندی ساختاری خاص شروع می‌شود، رابطه‌ای که در بردارنده‌ی یک تقارب است، یک جذبه‌ی متقابل، یک تلاقی فعال، ترکیبی که می‌تواند تا آستانه‌ی امتزاج پیش رود. در نظر من جالب خواهد بود اگر سعی کنیم وضعیت روش‌شناختی این مفهوم را به عنوان یک ابزار پژوهشی میان‌رشته‌ای ایجاد کنیم؛ ابزاری که از این قابلیت برخوردار باشد که تحلیل رابطه‌ی میان پدیده‌های اقتصادی، سیاسی، مذهبی و فرهنگی را غنی‌تر، پویاتر و متعین‌تر کند.

بیاپید با بازسازی مختصری از مسافرت معنوی نامانوس این اصطلاح آغاز کنیم تا تمام غنای انباشته‌ی معنای آن را دریابیم. ایده‌ای که یک همانندی مرئی یا نامرئی، و همچنین استعداد کالدها برای یگانگی را متعین می‌کند، به دوران یونان باستان؛ به ویژه فرمول بقراطی -شبهه‌ها جذب شبهه‌ها می‌شوند- برمی‌گردد. با این همه اصطلاح قرابت به‌مثابه‌ی یک استعاره‌ی کیمیایی، از قرون وسطی به بعد پدیدار می‌شود. منبع

نخستین آن محتملاً آلبرتوس ماگنوس - به زعم او اگر گوگرد با فلزات ترکیب می‌شود این «به‌خاطر قرابت طبیعی» آن‌ها برای یکدیگر است - بر می‌گردد. این ایده در کارهای یوهانس بارچوزن، کیمیاگر معروف آلمانی قرن هفدهم که از «قرابت متقابل» صحبت می‌کند [۱] و همچنین به طرز چشمگیری در نوشته‌های هرمان بورهاوه، کیمیاگر هلندی قرن هجدهم دوباره مطرح می‌شود. در *اصول مبانی شیمی* (۱۷۲۴) بورهاوه توضیح می‌دهد این به‌خاطر قرابت طبیعت‌شان است که ذرات حلال در یک بدنه‌ی همگن جمع می‌شوند. بورهاوه با اشاره به رابطه‌ی میان طلا و تیزاب سلطانی در یک ظرف می‌پرسد:

«چرا در حالی که طلا هجده برابر از تیزاب سلطانی سنگین‌تر است، در انتهای ظرف حاوی تیزاب سلطانی ته‌نشست نمی‌شود؟ آیا به‌روشنی ملاحظه نمی‌کنید که میان هر ذره از طلا و تیزاب سلطانی نیرویی وجود دارد که به موجب آن این دو یکدیگر را جستجو می‌کنند، متحد می‌شوند و به یکدیگر می‌پیوندند؟

قرابت، نیرویی است که این ماهیت‌های ناهمگون را در یک اجماع ممکن می‌سازد؛ نوعی از ازدواج یا عروسی شیمیایی که بیشتر از عشق ناشی می‌شود تا نفرت.» [۲]

اصطلاح «جذبه‌ی انتخابی» نخستین بار از جانب شیمی‌دان سوئدی توربرن برگمن به کار گرفته شد. اثر او «جذبه‌ی انتخابی» (۱۷۷۵) به زبان فرانسوی تحت عنوان رساله‌ی در باب «قرابت شیمیایی یا جذبه‌ی انتخابی» (۱۷۸۸) ترجمه شد. برگمن استفاده از این مفهوم را این‌گونه شرح می‌دهد: «افراد زیادی هستند که آنچه را ما جذبه می‌خوانیم، قرابت می‌نامند. بنابراین من از این دو اصطلاح به گونه‌ای تبادل‌پذیر استفاده خواهیم کرد، نظر به این که مفهوم نخست تمثیلی‌تر و برای استفاده در فیزیک نامناسب به نظر می‌رسد.» شیمی‌دان معاصر فرانسوی لوئی برنارد دی موروی، در جدل با برگمن تاکید می‌کند قرابت، نوع خاصی از جذبه است که با شدت خاصی از قدرت جذابیت مشخص می‌شود؛ قدرتی که به واسطه‌ی آن دو یا چند ماهیت «موجودیتی را آنگونه تشکیل می‌دهند که مشخصه‌های آن - به نسبت هر کدام از موارد قبل از ترکیب شدن - متمایز و تازه‌تر هستند.» [۳] در ویراست آلمانی کتاب برگمن عبارت «جذبه‌ی انتخابی» به قرابت انتخابی ترجمه شده است.

احتمالاً از این نسخه‌ی آلمانی بود که گوته عنوان رمانش قرابت انتخابی (خویشاوندی‌های اختیاری) (۱۸۰۹) را بیرون کشید. در این رمان یکی از شخصیت‌ها اثری راجع به شیمی «که به ده سال می‌رسد» ذکر می‌کند. به نظر می‌رسد چندین قطعه در این رمان که به تشریح پدیده‌های شیمیایی می‌پردازند مستقیماً از کتاب برگمن گرفته شده باشند: به‌ویژه تجزیه و تحلیل واکنش الف\_ب و ج\_د که به عنوان الف\_د و ب\_ج دوباره ترکیب می‌شوند. دگرذیسی گوته از یک مفهوم شیمیایی بر بستر اجتماعی، احساسی و معنوی انسانی آسان تر بود چرا که برای چندین کیمیاگر (از جمله بورهاوه) این عبارت از پیش به‌شدت با استعاره‌های اجتماعی و اروتیک دریافت شده بود. در نظر گوته آن هنگام که دو موجود یا عنصر «همدیگر را جستجو می‌کنند، جذب می‌کنند و می‌قاپند، و ناگهان دوباره بیرون از این اتحاد محرمانه پدیدار می‌شوند، و در فرمی تازه و غیرمنتظره (گشتالت) پیشقدم می‌شوند» یک قرابت انتخابی به وقوع می‌پیوندد. [۴] همانندی میان این تعریف گوته و فرمول بورهاوه (دو عنصر که «یکدیگر را جستجو می‌کنند، متحد می‌شوند و به یکدیگر ملحق می‌شوند») قابل توجه است و احتمال اینکه گوته با کارهای کیمیاگرِ هلندی آشنا و از او الهام گرفته باشد دور از انتظار نیست.

این مفهوم از طریق رمانِ گوته در فرهنگ آلمانی جا گرفت؛ به گونه‌ای که بر نوع خاصی از ارتباط میان ارواح دلالت دارد. بنابراین این در آلمان است که قرابت انتخابی دستخوش سومین دگرذیسی خود می‌شود: از طریق ماکس وبر آن کیمیاگرِ بزرگ علوم اجتماعی، این عبارت به یک مفهوم جامعه‌شناختی مبدل می‌شود. بار معنایی انتخاب متقابل، جذابیت و ترکیب، همچنان معنای سابقش را حفظ می‌کند، اما به نظر می‌رسد جنبه‌ی تازگی آن از بین می‌رود. در نوشته‌های وبر مفهوم قرابت انتخابی -همچنین مفهوم قرابت معنایی که دلالت بر چیزهای خیلی مشابهی دارد- در سه زمینه‌ی خاص نمایان می‌شود:

نخست؛ این مفهوم اسلوبِ دقیقی از روابط میان اشکال مختلف مذهبی را ترسیم می‌کند. برای مثال بین رسالت نبوت (که در آن برگزیده همچون حوالتی از جانب خدا

احساس می‌شود) و مفهوم یک خدای شخصی، غیرجسمانی، جبار و قدرتمند، یک قرابت انتخابی وجود دارد. [۵]

دوم؛ این مفهوم میان علایق طبقاتی و جهان‌نگری ارتباط برقرار می‌کند. به گفته‌ی وبر قرابت انتخابی خودمختاری خودش را دارد، اما وفاداری فرد به دیگری یا یک جهان‌نگری تا حدود زیادی بستگی به قرابت انتخابی‌اش با منافع طبقاتی‌اش دارد. [۶] نهایتاً - و این مهم‌ترین مورد است - این مفهوم برای واکاوی ارتباط میان آموزه‌های مذهبی و فرم‌های اتوس (منش) اقتصادی مثرثمر است. جایگاه اصلی استفاده از این مفهوم، قطعه‌ی زیر از اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری است:

با در نظر داشتن نابسامانی‌های عظیم در تأثیرپذیری متقابل میان زیربنای مادی، اشکال سازمان اجتماعی و سیاسی، و ایده‌های شایع در زمانه‌ی اصلاحات؛ ما فقط می‌توانیم به بررسی این موضوع بپردازیم که آیا و در چه نقاطی خویشاوندی خاصی [به بیانی دیگر قرابت انتخابی] میان اشکال اعتقاد مذهبی و اخلاق عملی می‌تواند وجود داشته باشد. و در عین حال بایستی تا آنجا که ممکن باشد اسلوب و مسیر کلی را آن‌گونه روشن سازیم که - به‌خاطر آن روابط [قرابت انتخابی] - جنبش‌های مذهبی بر توسعه‌ی فرهنگ مادی تأثیر می‌گذارند. [۷]

بایستی توجه داشته باشیم که برای نخستین بار این مفهوم در بین گیومه (به‌مثابه‌ی نقل قول) ظاهر می‌شود. گویی وبر در سر داشته است که برای دخالت دادن استعاره‌ی ادبی و رمانتیک در یک تحلیل علمی عذر بیاورد. اما متعاقباً گیومه را برمی‌دارد و این عبارت به یک مفهوم تبدیل می‌شود.

مایه‌ی شگفتی نیست که این عبارت در خوانش پوزیتیویستی آنگلوآمریکن از ماکس وبر قابل فهم نبود. یک نمونه که به کاریکاتور می‌ماند، ترجمه‌ی انگلیسی تالکوت پارسونز از کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری در سال ۱۹۳۰ است. در اینجا قرابت انتخابی نخست به مثابه‌ی «همبستگی خاص» و سپس به عنوان «آن روابط» ترجمه می‌شود. [۸] در حالی که مفهوم وبر به یک رابطه‌ی درونی غنی و معنادار میان دو پیکربندی اشاره می‌کند. ترجمه‌ی نابه‌نجار پارسونز، یک رابطه‌ی (یا همبستگی) پیش پا افتاده، بیرونی و فاقد معنا را جایگزین معنای مورد نظر وبر می‌کند. از

جداناپذیری یک مفهوم از زمینه‌های فرهنگی‌اش، از سنتی که همه‌ی نیروی معنادار و تحلیلی خود را می‌بخشد، نمی‌توان تصویر بهتری از این داشت. بنابراین قرابت انتخابی در این سه اسلوب وبری: ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و فرهنگی را -بدون تشکیل یک ماهیت جدید یا تعدیل مؤلفه‌های بنیادین- متحد می‌کند؛ ولو این که تعامل، یک اثر تقویتی بر منطق مشخصه‌ی هر ساختار داشته باشد.

ماکس وبر هرگز تلاش نکرد که معنای مفهوم قرابت انتخابی را به دقت به آزمون بکشد. او همچنین راجع به دلالت‌های روش‌شناختی این مفهوم یا مشخص کردن زمینه‌های کاربرد آن حرفی نزد. این مفهوم در جامعه‌شناسی آلمانی تک‌وتوک مطرح می‌شود، اما دلالت‌های مفهومی آن مورد بررسی واقع نمی‌شوند. برای مثال کارل مانهایم در مطالعه‌ی درخشان خود درباره‌ی تفکرِ محافظه‌کارانه می‌نویسد:

در تلاقی میان دو جریان فکری، رسالت جامعه‌شناسی معرفت یافتن دقایقی -درون این دو حرکت فکری- است، به گونه‌ای که حتی قبل از سنتز، یک قرابت درونی را آشکار و در نتیجه یگانگی را ممکن می‌کنند. [۹]

در جریان مطالعه‌ی من درباره‌ی پیوند میان مسیح‌باوری یهودی و یوتوبیای اجتماعی، مفهوم قرابت انتخابی به مثابه‌ی مناسب‌ترین و بارورترین ابزار برای آزمون این رابطه نمایان شد. علاوه بر این به نظر من این مفهوم بر بسیاری دیگر از جنبه‌های واقعیت اجتماعی قابل کار بست می‌باشد. این ابزار ما را به فهم (تفهم به معنای قوی آن) نوع خاصی از ارتباط میان پدیده‌های به ظاهر متفاوت در زمینه‌ی فرهنگی مشابهی (مذهب، فلسفه، ادبیات) قادر می‌سازد؛ همچنین فهم حوزه‌های اجتماعی متمایز: از جمله مذهب و اقتصاد، عرفان و سیاست. برای مثال مفهوم قرابت انتخابی ممکن است بر نوع روابطی که در قرون وسطی میان اخلاق جوانمردی و آموزه‌های کلیسا توسعه یافت پرتو شایانی بتابد [۱۰] یا روشن‌گر ارتباط میان کابالا و کیمیاگری (مطالعه‌ی عالی گرشو شولم) در آغاز قرن شانزدهم باشد. همچنین این مفهوم می‌تواند ارتباط میان محافظه‌کاری سنت‌گرایانه و زیبایی‌شناسی رمانتیک (مطالعه‌ی مانهایم)، پهودیت و ایدئالیسم آلمانی (مطالعه‌ی هابرماس)، یا داروینیسم و مالتوسیسم در قرن نوزدهم را

روشن‌تر کند. همچنین روشن‌گر ارتباط میان فلسفه‌ی اخلاقی کانت و معرفت‌شناسی پوزیتیویستی علوم اجتماعی در اواخر قرن باشد و نهایتاً در قرن بیستم هم بر رابطه‌ی میان روان‌کاوی و مارکسیسم، سوررنالیسم و آنارشیسم پرتوی بیفکند. با این همه اگر بخواهیم از این مفهوم استفاده‌ی نظام‌مندی داشته باشیم، بایستی در تعریف آن کاملاً دقیق عمل کنیم. مقدم بر هر چیزی بایستی توجه داشته باشیم که قرابت انتخابی چندین سطح یا درجه دارد:

(۱) سطح اول یک قرابت ساده است: یک رابطه‌ی معنوی، یک همخوانی ساختاری (مفهومی که در جامعه‌شناسی ادبیات لوسین گلدمن به کار می‌رود)، یک مطابقت (به معنای بودلری).

نخستین صورت‌بندی نظام‌مند نظریه‌ی مطابقت، آموزه‌ی عرفانی سویدنبرگ بود که مطابقت یک‌به‌یک میان بهشت و زمین، و میان چیزهای معنوی و طبیعی را مبنا قرار داد. بودلر چنیدن بار به سویدنبرگ به‌عنوان شخصی اشاره می‌کند که از او آموخته است «که هر چیزی: صورت، حرکت، شماره، رنگ، رایحه، به لحاظ طبیعی و معنوی؛ معنادر، دوسویه، مکالمه‌ای و مطابقتی است.» با این همه در نزد بودلر این مفهوم دلالت‌های عرفانی اصلی‌اش را از دست می‌دهد و نظام همانندی‌های متقابل در جهان، «ارتباط ذاتی و پنهانی میان امور» را معین می‌کند. [۱۱]

تأکید بر این که مطابقت (یا قرابت) یک همانندی است که ایستا باقی می‌ماند، بسیار مهم است و این فرایند یک امکان را ایجاد می‌کند نه الزام؛ یک تقارب فعال یا قرابت جذاب می‌سازد. (من در این جا نقد دانیل هرویو-لجر را لحاظ کرده‌ام که این اصطلاح را همچنین در مقاله‌ام درباره‌ی مسیح‌باوری و یوتوپیا غیردقیق به کار بسته‌ام). [۱۲]

تبدیل ظرفیت به فعالیت، با تکامل آن به سمت تعامل فعال، همانندی را پویا می‌سازد. با این همه چنین فرایندی وابسته به پیشامدهای انضمامی تاریخی همچون تحول اقتصادی، واکنش طبقاتی و قشربندی اجتماعی، جنبش‌های فرهنگی و رویدادهای سیاسی است.

(۲) انتخاب، جذب‌ی دوسویه و گزینش فعال متقابل دو پیکربندی اجتماعی و فرهنگی منتهی به فرم خاصی از تعامل، انگیزش متقابل و تقارب می‌شود. در اینجا همانندی‌ها و همخوانی‌ها شروع به حرکت می‌کنند، اما دو ساختار متمایز باقی می‌

مانند. در این سطح (در میان این سطح و سطح بعدی) است که قرابت انتخابی ماکس وبر میان اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری به وقوع می‌پیوندد.

۳) مفصل‌بندی، ترکیب یا «آلیاژ» شرکا می‌تواند منجر به اسلوب متفاوتی از پیوند شود. الف) آنچه که «همزیستی فرهنگی» خوانده شود به گونه‌ای که در آن دو فیگور، متمایز باقی می‌مانند اما به لحاظ ارگانیکی باهم در پیوند هستند. ب) امتزاج جزئی، و ج) امتزاج کامل (عروسی شیمیایی بورهاوه).

۴) امکان آن می‌رود یک فیگور تازه از طریق امتزاج عناصر سازنده صورت‌پذیرد. این امکان به معنای «گوتته‌ای آن» - که در تحلیل‌های وبر غایب است - مطرح شده‌است. تمایز میان سطح سه و چهار کار ساده‌ای نیست. برای مثال مارکسیسم فرویدی - که به یک اندازه از روان‌کاوی و ماتریالیسم تاریخی متمایز است - آیا مفصل‌بندی دو بخش سازنده است یا اسلوبی نوین از تفکر؟

به منظور فهم ویژگی و علاقه‌ی احتمالی مفهوم قرابت انتخابی، شاید بهتر باشد این مفهوم با دیگر مقوله‌ها یا اصطلاحات - که معمولاً در تحلیل رابطه‌ی میان ساختارهای معنادار به کار گرفته می‌شوند - مقایسه شود. قرابت انتخابی همان‌گونه که من اینجا مشخص کرده‌ام، یک قرابت ذاتی ایدئولوژیکی در انواع مختلفی از جریان‌های مشابه فرهنگی و اجتماعی (برای مثال میان اقتصاد و لیبرالیسم سیاسی یا میان سوسیالیسم و برابری‌خواهی) نیست. انتخاب؛ گزینش متقابل، مستلزم یک فاصله‌ی پیشینی است، یک شکاف معنوی یا یک ناهمگونی مشخص ایدئولوژیکی که بایستی پُر شود. از سویی دیگر قرابت انتخابی به هیچ‌وجه این‌همان با «همبستگی» - اصطلاح مبهمی که صرفاً بیانگر پیوند میان دو پدیده‌ی متمایز باشد - نیست. قرابت انتخابی دلالت بر نوع خاصی از ارتباط بااهمیت است که هیچ اشتراکی (برای مثال) با همبستگی آماری میان رشد اقتصادی و کاستی جمعیت ندارد. همچنین قرابت انتخابی مترادف با «تأثیرپذیری» نیست چراکه مستلزم رابطه‌ای بسیار فعال‌تر و یک مفصل‌بندی دوسویه (که حتی می‌تواند تا حد امتزاج پیش رود) است. این مفهوم به ما امکان می‌دهد فرایندهای تعامل را آن‌گونه فهم کنیم که نه از علیت مستقیم ناشی می‌شوند، و نه از رابطه‌ی «بیانی» میان فرم و محتوا (جایی که برای مثال فرم مذهبی «بیانی» از یک محتوای سیاسی یا



اجتماعی باشد). بدون هیچ‌گونه داعیه‌ای در بابِ جان‌شینی برای دیگر الگوهای تحلیلی، توضیحی و دریافتی، این مفهوم ممکن است در زمینه‌ی جامعه‌شناسی فرهنگ، زاویه‌ی جدیدی از یک رویکرد - که تا به اکنون بخشِ ناچیزی از آن کشف شده است - را میسر سازد. مایه‌ی تعجب نیست که از زمان ماکس وبر تا به اکنون تلاش‌های اندکی برای بررسی دوباره‌ی این مفهوم و به‌کارگیری آن در پژوهش‌های واقعی انجام شده است.

بی‌گمان قرابتِ انتخابی نه در خلاء، و نه در آسمانِ نیلگونِ معنویتِ ناب، در هیچ‌کدام به وقوع نمی‌پیوندد. قرابتِ انتخابی به واسطه‌ی شرایط اجتماعی و تاریخی، ترغیب (یا تحذیر) می‌شود. نظر به این‌که همسانی یا همانندی صرفاً از زمینه‌ی معنوی ساختارهای مربوط به معنا ممکن می‌شود؛ با این همه تماس و تعامل فعالِ آن‌ها به شرایط خاص اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بستگی دارد. از این نظر یک تحلیل در نظرگاهِ قرابتِ انتخابی، با بازشناسی نقش تعیین‌کننده‌ی شرایط اقتصادی و اجتماعی کاملاً سازگار است. برخلاف تصور مرسوم، چنین بازشناسی‌ای نیز قابل اعمال بر تحلیل کلاسیکِ وبر راجع به ارتباط میان اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری است؛ تحلیلی که به‌جز چند نکته‌ی انحرافی جدلی؛ کم‌تر به دنبال مشخص کردن یک رابطه‌ی علیّی «روحانیت‌گرا» است و بیشتر در جستجوی فهمِ قرابتِ انتخابی میان اخلاق اقتصادی و آموزه‌های مذهبی است. بگذارید در خلال مبحث، این را هم گفته باشم که در قطعه‌ای از گروندرپسه - اثری که برای ماکس وبر ناشناخته می‌ماند و برای نخستین بار در سال ۱۹۳۹ منتشر می‌شود - مارکس خود به ارتباط میان پروتستانیسیم انگلیسی یا هلندی و انباشت پول - سرمایه اشاره می‌کند. [۱۳]

### پی‌نوشت‌ها

- [۱] یوهانس بارچوزن. Pyrosophia. (لندن: ۱۶۹۸).
- [۲] هرمان بورهاوه. عناصر شیمی. (نیویورک: ۱۷۳۲).
- [۳] دی موروی. شیمی. جلد ۱. صفحه‌ی: ۵۷۰. و برگمن، رساله‌ای در باب قرابت شیمیایی یا جذبه‌ی انتخابی. (پریس: ۱۷۸۸). صفحه‌ی: ۵.

- [۴] گوته. خویشاوندی‌های اختیاری (یا همان قرابت انتخابی). (نیویورک: ۱۹۶۲). صفحه‌ی: ۳۲، ۳۷.
- [۵] ماکس وبر. مجموعه مقالات درباره‌ی جامعه‌شناسی دین. (۱۹۹۲). صفحه‌ی: ۱۵۲.
- [۶] ماکس وبر. مجموعه مقالات درباره‌ی علم. (۱۹۹۲). صفحه‌ی: ۱۵۳.
- [۷] ماکس وبر. اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری. ترجمه‌ی تالکوت پارسونز. (نیویورک: ۱۹۵۸). صفحه‌ی: ۹۱-۲.
- [۸] ماکس وبر. اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری.
- [۹] کارل مانهایم. جامعه‌شناسی معرفت (۱۹۶۴). صفحه‌ی: ۴۵۸. این اصطلاح همچنین نزد ارنست ترلج هم نمایان می‌شود: ژان سگی، مسیحیت و جامعه. مقدماتی در جامعه‌شناسی ارنست ترلج. (پاریس: ۱۹۸۰). صفحه‌ی: ۲۴۷-۵۱. این مفهوم همچنین توسط ورنر ستاک -جامعه‌شناسی متعلق به مکتب وبری- مطالعه می‌شود. با این همه او فقط به نوع دوم قرابت انتخابی (بین جهان‌نگری و طبقات اجتماعی) اشاره می‌کند که ماکس وبر نیز از آن صحبت می‌کند. بنگرید به: ورنر ستاک. جامعه‌شناسی معرفت. (۱۹۶۰). صفحه‌ی: ۲۱۵-۴۸.
- [۱۰] برای مثال بنگرید به مقاله‌ی آلفرد فون مارتین، «جامعه‌شناسی فرهنگ قرون وسطایی» در روح و جامعه. شرحی جامعه‌شناختی بر تاریخ تمدن اروپا. (۱۹۴۸).
- [۱۱] شارل بودلر. آثار کامل. (پاریس: ۱۹۶۸). صفحه‌ی: ۴۸۱، ۳۵۰.
- [۱۲] دانیل هرویو-لجر. «آخرالزمان زیست‌محیطی» و «بازگشت» به مذهب. آرشيو علوم اجتماعی ادیان. جلد: ۵۳. شماره: ۱. (ژانویه-مارس ۱۹۸۲). صفحه‌ی: ۶۶.
- [۱۳] برای جزئیات بیشتر راجع به این موضوع بنگرید به مقاله‌ی من: «وبر علیه مارکس؟ جدال با ماتریالیسم تاریخی» در اخلاق پروتستانی. جامعه و علم. جلد: ۵۳. شماره: ۱. (بهار ۱۹۸۹).

جستار بالا ترجمه‌ای است از بخش اول کتاب:

Löwy, Michael (۲۰۱۷). REDEMPTION AND UTOPIA. Jewish Libertarian Thought in Central Europe. A Study in Elective Affinity (*On the Concept of Elective Affinity*). Translated by Hope Heaney. Verso.